

## برتری اخلاقی یا شکست اخلاقی؟

Fri 13 03 2009

اصغر ایزدی

اخیرا کتاب "چریک های فدایی خلق - از نخستین کنش ها تا بهمن ۱۳۵۷" - توسط "موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی" انتشار یافته است. این موسسه یکی از نهادهای وابسته به وزارت اطلاعات رژیم جمهوری اسلامی ایران است.

هرچند اسم نویسنده کتاب با نام محمود نادری در روی جلد کتاب ذکر شده، اما کلامی درباره نویسنده آورده نشده و پیشگفتار کتاب هم فاقد امضا نویسنده است. بنا برآنچه که در پیشگفتار کتاب ذکر شده، موضوع این کتاب تاریخچه چریک های فدایی خلق است و به زعم نگارنده آن آنچه به هنگام تدوین این کتاب اهمیت داشته، "بازیابی رخدادی است که برکنش های سیاسی جامعه سایه انداخته بود و راهی را برای سرنگونی رژیم دیکتاتوری و وابسته نشان می داد." همچنین نگارنده کتاب خود معترف است که تدوین این کتاب "عموما بر بازجویی ها" و "گزارش های بازجویی، کیفرخواست ها، گزارش ها و مکاتبات اداری مراکز اطلاعاتی و نظامی" مبتنی است و بالاخره "معدود منابع سازمانی و خاطره ها".

این کتاب برای خوانندگان اسکلتی از جریان چریک های فدایی خلق را ارائه می دهد. اما سیمای تنیده شده بر آن، تحریف شده، مخدوش و بسیار مغرضانه است. نوشته را با تامل و دقت بر پیشگفتار کتاب آغاز می کنم که حاوی نکات و تناقض هایی است که انگیزه و هدف این "تاریخ نویسی" را برملا می سازد.

### پیشگفتار کتاب چه می گوید؟

از همان سطر و پارگراف های اول در پیشگفتار، نگارنده بر آنست که جنبش چریکی فدایی را به چند عملیات نظامی که آن هم "رفتاری کاملا تقلیدی" از مبارزه چریکی در سطح جهانی و "در متن مبارزات مردم در برخی کشورها" قلمداد می شود، بازتاب دهد. گرچه به باور من جریان چریک های فدایی خلق بر متن شرایط سیاسی ایران متاثر از الگوبرداری از سایر جنبش های چریکی بوده و اساسا یک شیوه مبارزه سیاسی ناکارآمد در سرنگونی رژیم دیکتاتوری شاه و بی ارتباط با مبارزه جاری مردم ایران در آن زمان بوده است، ولی در اینجا بحث ما بر سر این موضوع نیست. اما اگر از منظر کتاب این جریان چریکی "رخدادی" بود که توانست "برکنش های سیاسی جامعه سایه" اندازد، پس دیگر نمی توان آن را به "چند عملیات نظامی و یا درگیری های مسلحانه بین مامورین ساواک و کمیته مشترک ضد خرابکاری با اعضاء سازمان های مسلح و مخفی" تقلیل داد.

این کتاب توضیح نمی دهد که بر بستر کدام شرایط تاریخی- سیاسی و اجتماعی نسلی از مبارزین چپ ایرانی به این شیوه از مبارزه روی آوردند. چرا آنان مبارزه چریکی را "الگو" قرار دادند؟ و چرا این "الگو" زمینه پذیرش یافت و نه دیگر "الگو" ها. مردم ایران در سیمای جریان چریک های فدایی کدام آمال و آرزوها؛ کدام ارزش های انسانی را دیده بودند که در انقلاب ۵۷ و در سراسر کشور به این جریان روآوردند؟ چگونه می توان این استقبال را به تاثیر "چند عملیات نظامی و مسلحانه" فرو کاست!

در پیشگفتار کتاب، نویسنده تلاش دارد به خواننده کتاب بقبولاند که این "تاریخچه" مبتنی بر اسناد است و بنابراین باید آن را همچون "حقیقت" تاریخچه جریان چریک های فدایی خلق مد نظر قرار داد. نویسنده اما از بیان این حقیقت که این "اسناد" در زیر بازجویی و شکنجه تهیه شده، ابا دارد و به جای واژه بازجویی از "درشرایط خاص" نام می برد. با این تحریف، بر فرهنگ زشت و پلشتی که هر آنچه را که در زندان و زیر شلاق و شکنجه از زبان قربانیان بیرون کشیده شود، دارای حقانیت و قابل اعتماد می داند، مهر تایید زده می شود. بازجویی ها، در هر مرحله اش، زمانی که با شکنجه های جسمی و روحی توأم بوده، نباید بعنوان اسنادی برای تاریخ نویسی بلکه می بایست به عنوان سند جنایت حکومتگران مستبد و به عنوان اسنادی برای تایید نقض حقوق بشر قربانیان مورد توجه قرار گیرد. حتی اگر یک زندانی کاملا حقیقت را بازگو کرده باشد، چون در فضای ترس و ارعاب و شکنجه اظهار شده، فاقد هر گونه سندیت برای تاریخ نویسی است. همه آنها که زندان و بازجویی را در زندان های شاه و جمهوری اسلامی تجربه کرده اند، به خوبی می دانند که بازجویی هایی که در یک فضای ترس و ارعاب و زیر شکنجه صورت گرفته، همچون کاغذپاره های هستند حاوی حقیقت و دروغ؛ حاوی واقعیت و حاشا؛ حاوی اطلاعات و ضد اطلاعات. مثلا در همان بازجویی ها که مورد توجه نویسنده کتاب قرار گرفته، شاهد آن هستیم که یک چریک تا آنجا که توانسته تلاش کرده از

نقش و بار اتهام های رفقای خود بکاهد و یا با نمونه هایی هم روبرو می شویم که متهم برای رهایی از شکنجه بیشتر، اتهاماتی را پذیرفته که اصلا از این اتهامات هیچگونه اطلاعی نداشته است. نویسنده کتاب که گویا متوجه شده که چندان هم نمی تواند بر بازجویی ها همچون اسناد قابل قبول تکیه کند لازم دانسته است که با دو مرحله ای کردن بازجویی ها، سندیت بیشتری برای مراحل بعدی تر بازجویی ها قایل شود. اما زندان کشیده ها می دانند که اگرچه در مراحل بعدی بازجویی ها از میزان شکنجه کاهش می یابد - بگذریم که در همه موارد این چنین نبوده است - اما تهدید و اراغاب و سایه شلاق بر سر متهم همواره در همه مراحل بازجویی و حتی در دوره های گذران حبس هم پا برجا می ماند.

و اما نکته دیگری که در این رابطه بسیار اهمیت دارد، حق انحصاری نویسنده بر اسناد است. تا زمانی که تمامی "اسناد بایگانی موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی" که نویسنده امکان دسترسی به آنها را داشته، برای عموم و به ویژه برای دیگر پژوهشگران آزاد نباشد، نویسنده کتاب نمی تواند با چنین حق انحصاری مدعی صحت تاریخ نویسی خود شود. اگر در کشورهای دموکراتیک، مثلا در اروپا، اسناد مخفی امنیتی زمانی می توانند بیرون شوند، این به آن معناست که هر پژوهشگر و حتی دانشجویی می تواند به آن دسترسی داشته باشند.

## الفاتات کتاب

چیزی که این کتاب را از یک نوشته تحقیقی متمایز می کند تلاش نویسنده آن برای ارائه یک سیمای مخدوش از جریان چریک های فدایی خلق است که نه مبتنی بر "اسناد" بلکه بر قضاوت های مغرضانه استوار است. سعی می کنم دلایلم را اینجا توضیح دهم:

### \* وحدت "صوری"

از همان آغاز کتاب، نویسنده تلاش می کند تا نقش گروه بیژن جزنی را در شکل گیری جریان چریک های فدایی خلق کاهش دهد. نویسنده ادعا می کند که سخن همه کسانی که تشکیل سازمانی را که در سال ۵۰ بر خود نام چریک های فدایی خلق نهاد، نتیجه وحدت دو گروه "جزنی - ضیاء ظریفی" و "پویان - احمدزاده" می دانند، "چندان دقیق نیست". از منظر نویسنده کتاب آن یک "ادغام تشکیلاتی و وحدت صوری" بوده است. دلیل نویسنده برای القاء نظرش "اختلاف بنیادین مشی جزنی با مشی احمدزاده است" و اینکه "از گروه جزنی فقط چند تن باقی مانده بودند؛ در حالی که گروه دیگر، دارای سازمانی به نسبت منسجم، مطالعاتی منظم و کادرهای قابل توجه بود". و بنابراین "آنچه در جریان تشکیل سازمان رخ داد، فرآیند ادغام تشکیلاتی بود نه وحدتی که به یگانگی استراتژی و تاکتیک در ساختار و عمل بینجامد".

حتی اطلاعاتی که خود نویسنده در صفحات بعدی از وضعیت هر یک از دو گروه و مباحثات و شروع همکاری میان آن دو از اواسط سال ۴۹ تا بهار سال ۵۰ ارائه می دهد، حاکی از ادغام و وحدت این دو گروه و تشکیل یک جریان واحد بنام "چریک های فدایی خلق" است. در این مقطع "اختلاف بنیادین مشی" بین دو گروه وجود نداشت و گروه "پویان- احمدزاده" گروه دیگر را "فقط چند تن" ارزیابی نکرده بود. بر طبق گفته های احمدزاده و عباس مفتاحی در زندان اوین و در جمع چریک ها، جز اختلاف بر سر تقدم تاکتیکی عملیات مسلحانه در کوه یا شهر "اختلاف بنیادین"ی وجود نداشت و آنها همواره از وحدت دو گروه و تشکیل یک جریان واحد صحبت می کردند. اختلاف بین مشی جزنی با مشی احمدزاده در سال های ۱۳۵۲-۱۳۵۳ و در زندان شکل گرفت که در آغاز بر سر بحث "وجود یا عدم وجود شرایط عینی انقلاب" دور می زد. اما پس از چندی منجر به شکاف میان چریک های فدایی خلق و عموم طرفداران مبارزه مسلحانه در زندان شد. این اختلاف در سالهای بعد، از زندان به بیرون و میان سازمان چریک های فدایی خلق ایران بازتاب یافت. اما تا مقطع قیام بهمن ۵۷ به شکاف و یا انشعاب میان طرفداران مشی جزنی و مشی احمدزاده منجر نشد.

چریک های فدایی خلق در آغاز از گذاشتن نام "سازمان" بر خود اجتناب کردند و بر این باور بودند که با معرفی مشی مبارزه مسلحانه به محافل و گروه های چپ، این خود آن ها هستند که با امکاناتشان این شکل از مبارزه را شروع کنند. در حقیقت آنها برای مبارزه مسلحانه یک شکل جنبشی و نه "حزبی" قائل بودند. در سال های بعد بود که آنها نام سازمان را بر خود گذاشتند.

اصرار نویسنده کتاب برای تحریف این بخش از تاریخچه چریک های فدایی خلق، برغم همه اسناد تا کنون موجود، و تلاش برای آن که نقش بقایای ترمیم یافته گروه "جزنی - ضیاء ظریفی" را در تشکیل جریان چریک های فدایی خلق کاهش دهد، با این هدف صورت می گیرد تا از نقش بیژن جزنی به عنوان یکی از بنیان گذاران و یکی از رهبران فکری چریک های فدایی خلق و جنبش چپ و مارکسیستی ایران کاسته شود.

### \* وابستگی به کشوریگانه

نگارنده کتاب تلاش می کند تا چریک های فدایی خلق را یک سازمان وابسته به کشورهای بیگانه جلوه دهد. شاید این تنها اتهامی باشد که حتی رژیم شاه برای القا آن نتوانست "اسناد"ی را سرهمبندی کند و باور نداشت که چنین اتهامی به چریک های فدایی خلق در میان مردم زمینه پذیرش داشته باشد. ساواک آنها را بنام "خرابکار" و نه "خرابکاران وابسته به بیگانه" معرفی و سرکوب می کرد. به جرات می توان گفت که چریک های فدایی خلق در آن

دوره، جریان و سازمانی بود که برغم باور به ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری براستقلال فکری-سیاسی و استقلال کامل تشکیلاتی و مالی خود از قطب های جهانی "سوسیالیستی" پای می فشرد. و به عنوان یک جریان ضد امپریالیستی طبعاً نمی توانست به دولت های امپریالیستی و یا رژیم های وابسته به آن، وابستگی داشته باشد. اینکه چریک های فدایی خلق با حزب توده ایران مخالف بودند، صرفاً به خاطر مشی مسلحانه نبود بلکه به خاطر بدنامی در وابستگی این حزب به شوروی بود. درسی تاریخی که آنها از این تجربه ننگین گرفته بودند، باعث یک گسست کامل فکری، تاریخی و اخلاقی از این حزب شد. چریک های فدایی خلق با سازمان ها و جنبش های آزادیبخش در ارتباط بودند و کمک های مالی احتمالی را همچون وام تلقی می کردند. نویسنده کتاب که به تمامی اسناد بایگانی ساواک و تمام پرونده های بازجویی و اسناد به دست آمده از خانه های تیمی چریک های فدایی خلق دسترسی دارد قادر نشده است برای این اتهام وابستگی چریک های فدایی خلق به بیگانه سندی را ارائه دهد. اعلامیه های چریک های فدایی خلق در همان زمان و در پاسخ به تبلیغات رژیم شاه گواه این امر است. نویسنده کتاب چریک های فدایی خلق را متهم می کند که از "نام خلیج فارس و خوزستان" صرف نظر کردند و ابائی از دادن "اطلاعات از ارتش" در مقابل دریافت کمک مالی به بیگانگان نداشتند. او چنین قضاوتهایی را با ترفندهای نوشتاری و با تکیه به کتاب "شورشیان آرمانخواه" و آن هم به نقل از حسن ماسالی "مستند" می سازد.

### \* سیمای کانگستری

نویسنده برای نشان دادن اهمیت تدوین این کتاب می نویسد: "بازیابی رخدادی است که برکنش های سیاسی جامعه سایه انداخته بود و راهی را برای سرنگونی رژیم دیکتاتوری و وابسته نشان می داد." اما بتدریج چنین ارزیابی و اهمیتی فراموش می شود. نویسنده جریان چریک های فدایی خلق را دیگر نه یک رخداد سیاسی بلکه با یک سیمای "کانگستریسم" که به وضوح ردای چریکیسم و انقلابیگری برتن کرده است" می بیند. او که گویا کلمه "کانگستریسم" را از بازجویی یکی از چریک ها و در ارتباط با سرزنش اقدام اشتباهی یک چریک دیگر بعاریت گرفته است، کل جریان را با چنین کلمه ای و با عبارات دیگری همچون "غلبه چریکیسم" در سال های بعد، خصلت بندی می کند. او مغرضانه با نادیده گرفتن نظرات و اهداف و آرمان های انسانی چریک های فدایی خلق که بالاچار در طول کتاب به آن ها مراجعه شده است و همچنین با نادیده گرفتن نمونه های درخشانی از توجه آن ها به صدمه زدن به مردم در جریان عملیات چریکی و مسلحانه، بر ماهیت سیاسی چریکها و بر برآمد آنها پس از سال ها کار سیاسی و فرهنگی و جمع بندی از تاریخ مبارزات سیاسی در ایران خط بطلان می کشد و یک سیمای مخدوش و کانگستری از آنها جلوه می دهد. فکر کنم این اولین باری باشد که چریک های فدایی خلق با چنین کلماتی معرفی می شوند.

هویت چریک های فدایی خلق با همان عملیات مسلحانه به پاسگاه ژاندامری سپاهکل در حافظه مردم و نیروهای سیاسی کشور و همچنین در حافظه رژیم شاه ثبت شد. در تمام سال های پیش از قیام بهمن ۵۷، چریک های فدایی خلق یک جریان و سازمان سیاسی - نظامی باقی ماندند. در تمام آن دوره چه در دوره تسلط مشی احمدزاده و چه بعدها در تسلط مشی جزنی، چه با تشدید یا کاهش عملیات مسلحانه و چه با افزایش فعالیت تبلیغی تغییری در ماهیت و هویت آن بوجود نیامد. آن چیزی که مرحله بندی های ذهنی چریک های فدایی خلق از روند مبارزاتی شان می توان نامید، نه برای رژیم و نه برای دیگر نیروهای سیاسی و نه برای مردمی که با چریکها همدلی کردند اما تماشاگر منفعل و ساکت تراژدی مبارزه آنها با رژیم شاه ماندند، نقشی ایفا نکرد. این جریان با اقدام مسلحانه نسلی از جوانان انقلابی چپ تولد یافت و با همان ماهیت و سیما تا انقلاب بمثابه جریان چریکی با فرازوفرود تداوم یافت. در سالها و ماه های آخر که آنها در این فکر بودند که "چگونه مبارزه مسلحانه توده ای می شود؟" مبارزه مردم با این سوال مواجه شد که مبارزه توده ای چگونه مسلحانه می شود. این هویت و کارنامه سیاسی آن ها در پایان آن دوره بود.

### "لو دادن" ضعف شخصیتی

در این کتاب کمتر کسی از چریک ها که نامی از آنها به میان آمده، از جنبه شخصیتی مورد تخریب قرار نگرفته است. نویسنده تلاش جانکاهی بخرج داده تا بتواند از بازجویی ها و تا آنجا که توانسته از کوچکترین "ضعف" های انسانی در یک فضای ارباب و شکنجه برای یک تصویر مغرضانه از چریک ها بهره گیرد. و اگر ورقه های بازجویی نتوانسته به او یاری رساند متوسل به "استنباط" از این یا آن گفته و اظهارات آنها شده است. همه تلاش بر این بوده تا به حافظه تاریخی از مقاومت حماسی چریک ها در زیر شدید ترین شکنجه های جسمی و روحی خدشه وارد شود. این تخریب شخصیت هم در باره چریک های دستگیرشده، هم درباره آنها که در درگیری های مسلحانه جان باختند و چه آنها که جان به دربردند، بکار برده می شود. اما تخریب شخصیت رهبران چریک های فدایی خلق و مخدوش کردن چهره آن ها برجستگی بیشتری می یابد. تخریب شخصیت بیژن جزنی؛ مسعود احمدزاده؛ عباس مفتاحی و حمید اشرف که هر کدام در یک دوره و از جنبه های متفاوتی سهمی بزرگ در رهبری چریک های فدایی خلق ایفا کردند توجه ویژه ای می طلبد. نگارنده کتاب می خواهد القا کند که مسعود احمدزاده با لودادن شماره تلفن خانه چنگیز قبادی و همچنین خانه مشترکی که با عباس مفتاحی داشت بنا به معیارهای خود آنها بایستی خائن دانست. تنها برای نشان دادن عمق ردالت نگارنده کتاب کافی است توجه کنیم که مسعود احمدزاده در تاریخ ۴ مردادماه ۱۳۵۰

دستگیر می شود و طبق ورقه بازجویی که نویسنده از آن نقل می کند: "در پنجمین جلسه بازجویی که در تاریخ ۱۰/۵/۱۳۵۰ انجام شد؛ شماره تلفن منزل چنگیز قبادی را فاش می سازد". توجه کنیم که مسعود احمدزاده پس از قریب یک هفته و زیر شکنجه های مداوم همزمان که شلاق می خورد، پشت و شکمش با اجاق برقی سوزانده می شد و بر پیکر نیمه جاننش شوک الکتریکی وصل بود، اطلاعات سوخته را بر زبان می آورد. حمید اشرف متهم می شود که در آخرین لحظات پیش از فرار از یک خانه تیمی، دو کودک ساکن خانه تیمی را با شلیک گلوله به سرشان کشته است. نویسنده ابایی ندارد تا با نسبت دادن این جنایت به این رهبر برجسته چریک های فدایی خلق از آن به عنوان "کوران دوره ای که کانگستریسم ردا چریکیسم و انقلابیگری" برتن کرده بود، یاد کند. نامه اخیر مادر شایگان نشان می دهد که همه تلاش ساواک برای القا چنین اتهامی به حمید اشرف به سنگ خورد. اکنون نویسنده کتاب که به همه اسناد دسترسی دارد از ارائه کوچکترین مدرک و سندی برای اثبات این اتهام به حمید اشرف درمانده است

## هدف از انتشار این کتاب؟

انتشار این کتاب بلافاصله با این سوال همراه شد که هدف یک موسسه وابسته به وزارت اطلاعات رژیم جمهوری اسلامی از انتشار این کتاب چه بوده است. این سوال واقعی است و به این خاطر مطرح می شود که هدف نباید نگارش تاریخچه چریک های فدایی خلق باشد. فراموش نکنیم که با همین اسنادی که حالا در نگارش "تاریخ" مورد استفاده قرار می گیرد، در سالهای اول انقلاب و در دهه ۶۰ زندانیان و مبارزان سابقه دار را شکار می کردند. بسیاری از آنها با تکیه به همین اسناد اعدام شدند. چطور می توان باور کرد رژیمی که دهها سازمان و گروه سیاسی و اجتماعی را قلع و قمع کرده و دهها هزار نفر از اعضا و هواداران و حامیان این نیروها را شکنجه و اعدام کرده و مخفیانه در گورهای فردی و دسته جمعی در سراسر ایران در زیر خاک مدفون کرده است، بتواند نگران محو شدن تاریخچه سازمان ها و گروههای سیاسی ایران باشد. رژیمی که بسیاری از کسانی را که از چنگ ساواک و زندان های رژیم شاه جان بدر بردند از همان فردای قیام به جوخه های اعدام سپرد، نمی تواند در فکر "بازیابی رخداد" چریک های فدایی خلق باشد. پس هدف چیست؟

## جنگ برسر تاریخ

یکی از تلاشهای رژیم های خودکامه برای سلطه، دادن قالب های ساختگی و دستکاری شده بنا به منافعشان، به حافظه تاریخی مردم است. حکومتگران مستبد برای پاک کردن حافظه تاریخی مردم نیاز به تاریخ سازی و تحریف تاریخ دارند. در حافظه تاریخی دستکاری کنند تا مردم گذشته را آن گونه تصور کنند که آنها می خواهند و دیکته می کنند. خودکامگان در عرصه تاریخ نویسی تنها به تخریب و سانسور بسنده نمی کنند، دست به تاریخ سازی هم می زنند. جمهوری اسلامی در تحریف تاریخ یدی طولانی دارد و در این راه از هیچ دروغ و ترفندی ابا نکرده است. هدف از نوشتن و انتشار کتاب چریک های فدایی خلق نه فقط انکار نقش آنها در مبارزه علیه دیکتاتوری رژیم شاه، بلکه مهمتر از آن، نفی حقانیت سیاسی و اخلاقی مبارزه آنها است. همدلی مردم در آن دوره با مبارزه چریکها ناشی از حقانیت مبارزه، ایثار و شجاعت آنها، و صداقت میان گفتار و کردار آنها، و اهداف آزادیخواهانه و برابری خواهانه آنها بود. چریک های فدایی خلق با چنین ارزشهایی به حافظه مردم راه یافتند و بهمین خاطر با پیروزی قیام بهمن ۵۷ سدها هزار نفر از مردم به آنها پیوستند. اکنون نویسنده کتاب درصدد برآمده تا این ارزش ها را از حافظه تاریخی مردم بزاید و "کانگستریسم" را جایگزین آن سازد و مبارزه و مقاومت چریک ها را در برابر یک رژیم غیرانسانی "انقلابیگری از سر تفنن" جا بیاندازد. مهمترین دستاورد تاریخی آن دوره از مبارزه چریک های فدایی خلق، برغم ناکامی شان در مبارزه علیه دیکتاتوری شاه، برتری اخلاقی نسلی از مبارزین بود که با هویت فکری چپ و مارکسیستی پا به عرصه مبارزات سیاسی کشور نهادند. تمام تلاش نویسنده کتاب با توسل به القائات صورت گرفته و به ویژه تخریب شخصیت رهبران این جنبش برای آن است تا این برتری اخلاقی را تخریب و به عنوان ضعف و شکست اخلاقی چریک ها آن را در حافظه تاریخی مردم "بازسازی" کند.

## مقابله با برآمد جدید نیروی چپ

هدف و سیاست رژیم جمهوری اسلامی نابودی نیروهای چپ و حذف تاریخی آنها از صحنه سیاسی کشور بوده است. این سیاست شکست خورده است. پس از سال ها سرکوب خونین، بار دیگر شاهد برآمد نسل جدید چپ و مارکسیستی در عرصه مبارزات سیاسی در ایران هستیم. این نسل اما در پی شناخت ریشه و تاریخ و سنت های نسل های پیشین خود است. من فکر می کنم که این نسل جدید ریشه ها و سنت تاریخی خود را در ارزش ها و آرمان ها، بنیاد های فکری و برتری اخلاقی چریک های فدایی خلق و کسانی که به این ارزش ها پای بند ماندند، جستجو می کنند. این نسل جدید نه در پی الگوی نادرست و شکست خورده مشی چریکی- سیاسی پدران خود است و نه رژیم جمهوری اسلامی نگران در پیش گرفتن این شیوه از مبارزه توسط نسل جدید چپ در ایران است. انتشار این کتاب نشان می دهد که حکومت برآن است تا در بین نسل جوان یک ذهنیت منفی نسبت به گذشته چپ ایجاد نماید. تکیه بر بازجویی های گزینشی و برخی از دستخط ها، بر این راستا صورت می گیرد که نتیجه

مبارزه و مقاومت را در هر حال شکست و اعتراف جلوه دهد تا به این ترتیب نسل جدید مبارزین را از هرگونه مبارزه و مقاومت در برابر رژیم ضدبشری جمهوری اسلامی بازدارد.

و بالاخره این سوال پیش می آید که چرا این کتاب درباره صحنه های دادگاه و رفتار و دفاعیات با شکوه چریک ها، به ویژه دفاعیات احمدزاده ها و مفتاحی ها مطلقاً سکوت کرده است. دادگاه هائی که مردم نمونه آن را در دادگاه گل سرخ و دانشیان دیدند. نویسنده کتاب هم به اسناد دادگاه های ارتش و هم روزنامه ها و متن کتبی برخی از دفاعیات دسترسی داشته است اما چرا نخواست است حتی یک کلمه و یک عکس از این دادگاه ها را بازتاب دهد؟ اگر قرار است رفتار سیاسی چریک های فدایی خلق مورد بازنگری قرار گیرد، دادگاه های نظامی- حتی دادگاه های در بسته- منابع مهم تاریخی است. هر تاریخچه ای از "رخداد" چریک های فدایی خلق بدون اشاره به رفتار آنها در این دادگاه ها نشانه ستم دیگری است که بر آنها روا داشته می شود.

\*\*\*\*\*

### **لکه های سیاه!**

سخنی با میراث داران چریک های فدایی خلق  
حقیقت آن است که در تاریخ چریک های فدایی خلق لکه های سیاهی وجود دارد که برتری اخلاقی آن ها را خدشه دار ساخته است. سخن بر سر تصفیه های فیزیکی است که در درون چریک های فدایی خلق صورت گرفته است. این تصفیه های فیزیکی چه به دلیل اختلافات فکری یا کنار کشیدن از مبارزه چریکی، چه به دلیل روابط عاطفی و جنسی، بوده باشد و به تصمیم هرکس و با هر نهاد سازمانی صورت گرفته است، باید محکوم شود. من فکر می کنم همه سازمان هایی که خود را همچنان از تبار فدایی و میراث دار چریک های فدایی خلق می دانند، می بایست پیشاپیش وظیفه و تعهد خود را در می یابند و به نحوی قاطع این تصفیه ها را به مثابه جنایت محکوم می کردند و جنایت را جنایت می نامیدند. این خشونت ها هر چند ریشه در مشی چریکی داشته اند، اما هرگز لازمه نبرد مسلحانه نبوده اند. این تاخیر و تعلل نا موجه است. مسئولیت پذیری و وظیفه اخلاقی حکم می کند که تک تک موارد قتل های درون سازمانی با مدارک مستند شناسایی شوند؛ مرتکبین جنایت مشخص و معرفی گردند و از تک تک قربانی ها اعاده حیثیت صورت گیرد.

i.asghar@ymail.com